

همبستگی کارگری

گاهنامه کمیته همبستگی کارگران ایران و سوئد – خرداد 1388/ژوئن 2009

Iransk – svenska arbetarsolidaritetskommittén

رفاه، رفرم و انقلاب

دانیل آنکارلو

نمی توان منکر نقش مثبت سیاستهای رفاهی در تقویت جایگاه طبقه کارگر در مبارزه اش برای سوسیالیسم شد.

ولی این سوسیالیسم نیست، حتی از نوع آبکی آن هم نیست.

دانیل آنکارلو مبانی نظری چپ سوئد در برخورد به مقوله رفاه را به نقد می کشد.

گاهنامه ” بحث سوسیالیستی “ شماره ۲ سال ۲۰۰۷

رسیدن به سوسیالیسم از راه رفرمهای اقتصادی_ اجتماعی همیشه بعنوان گزینه ای صلح آمیز، عملی و مقبول همه طبقات اجتماعی تبلیغ و ترویج شده و میشود. بعنوان نمونه و سرمشق نیز پیشرفتهای جوامع اسکاندیناوی، بویژه سوئد را به رخ می کشند. البته بعد از فروپاشی بلوک شرق و تهاجم همه جانبه بورژوازی به دستاوردهای طبقه کارگر، از جمله در سوئد، حنای این تبلیغات رنگ سابق خود را ندارد یا حداقل برای آنها که تغییرات جامعه سوئد را از نزدیک دنبال میکنند ندارد. بدیهی است که هر طبقه اجتماعی و نمایندگانش، از جامعه رفاه و سیاستهای رفاهی، تفسیر و برداشت خود را دارند. برخورد چپ سوئد به مقوله رفاه از جمله موضوعات مورد بحث دانیل آنکارلو^۱ در مقاله ایست که ترجمه آنرا پایینتر ملاحظه میکنید.

خواننده گرامی به دو نکته توجه دارد، اول اینکه منظور نویسنده از چپ، کل طیف چپ سوئد_اروپا میباشد و احزابی چون حزب کارگر انگلیس و حزب سوسیال دمکرات سوئد را نیز در بر میگیرد. دوم اینکه، این مقاله قبل از بحران مالی کنونی نگارش یافته است. این مقاله در گاهنامه ” بحث سوسیالیستی^۲ “ شماره ۲ سال ۲۰۰۷ میلادی به چاپ رسیده و از طریق سایت مربوطه^۲ قابل تهیه میباشد.

مترجم: سامان آزاد

رفاه، رفرم و انقلاب

دانیل آنکارلو

مترجم : سامان آزاد

هستی شناسی مقوله رفاه (یک کار روشنگرانه)

"با همکاری و مشارکت سرمایه داران میتوان جامعه را دگرگون کرده و بر رگه های سوسیالیستی آن افزود. ناکجاآباد رفریستی بهترین نامیست که میتوان بر این افکار گذاشت، چه از این افکار خوششان بیاید، چه خوششان نیاید." ارنست ویگفورس³

"نمی فهمم چرا بعضی ها تصور میکنند که سیاستهای رفاهی و اندیشه های سوسیالیستی همدیگر را نفی میکنند. سیاستهای رفاهی، همچون جنبش اتحادیه ای، نوعی چوب زیر بغل است. جنبش اتحادیه ای سهم بیشتری از محصولات تولید را نصیب طبقه کارگر میکند و سیاستهای اجتماعی سهم فقیرترین اقشار جامعه را باز هم افزایش می دهد هر چند که این افزایش ناچیز باشد. اما اینکه به این سیاستها به چشم راه حلی برای مشکلات آینده نگاه کنیم، بهیچوجه، حزب ما ایده اجتماعی نمودن را هرگز رها نخواهد کرد." گوستاو مولر (1942)

از جمله گرایشات جالب توجه ، رو به رشد و در عین حال مثبت در جامعه امروز سوئد، همانا فعالیت روزافزون جنبشها و نهادهای مردمی برای دفاع از "مدل سوئدی" دولت رفاه میباشد. من ضمن حمایت همه جانبه از اهداف و تلاشهای این جنبشها، انتقاد "دوستانه ای" دارم به برخی از مبانی فکری آن تجزیه و تحلیلی که این "دفاع" را بدنبال دارد. هدف من از این انتقاد دوستانه، تضعیف این جنبش و یا تغییر سمت و سوی آن نیست بلکه تقویت و استحکام آن برای یک مبارزه بهتر میباشد. اما برای نیل به این مقصود لازم است تا عملکرد دولت رفاه، پیش شرطهای این مبارزه و این بحث، و نیز ریشه های اختلافات نظری موجود را مورد تجزیه و تحلیلی منطقی قرار داد. بنظر من، همانطور که در کتاب "بحران در مقوله رفاه" نشان دادم، بحثهای چپ سوئد در دفاع از این مدل رفاه ریشه در درکی مبهم و مسئله ساز از عملکرد، وظائف و مشکلات پیش روی دولت رفاه دارد. در آن کتاب خطوط کلی یک استراتژی سوسیالیستی در قبال سیاستهای رفاهی را نیز ترسیم کردم. زیربنای فکری این استراتژی، علاوه بر طرح مورد نظر من در مورد جامعه ایده آل آینده، همانا یک درک و برداشت هستی شناسانه از سرمایه داری، سوسیالیسم و دولت رفاه است که من آنرا "مبارزه طبقاتی" می نامم. دیدگاه هستی شناسانه "مبارزه طبقاتی" در کتابم نیز بچشم می خورد اما در اینجا می خواهم تمایزات این دیدگاه را با دید گاهی نشان دهم که خاستگاه نظری دولت رفاه و دفاع از این دولت است، یعنی دیدگاه هستی شناسانه "همکاری طبقاتی". نشان دادن این تمایزات هم مفروضات و پیش شرطهای بحث را روشنتر می کند و هم اینکه نشان می دهد که دعوای اصلی بر سر چیست. قبل از اینکه بروم سر اصل مطلب، یکبار دیگر تاکید میکنم که مطرح کردن این بحثها و نظرات به هیچوجه بمنظور بازداشتن طبقه کارگر و توده مردم از مبارزه روزمره برای یک زندگی شایسته و رفاه هر چه بیشتر در همین جامعه سرمایه داری نمی باشد. برعکس، این دقیقاً "همکاری طبقاتی" است که با اوهامی چون "امکانات رفرم" و زمینه های "ثبات" و بقای دراز مدت دولت

رفاه، مهمترین مانع در راه دفاع بر حق ما از آن پیشرفتهای اجتماعی است که رفاه عمومی برای ما در برداشته است. انتقاد من بازدارنده نیست، بلکه صرفاً در جهت تسهیل و پیشبرد امر جنبش میباشد. چپ سوسیالیست سوئد هنوز هم معتقد است که مرزبندی عمده درون جنبش کارگری بر سر "رفرمیسم" و "انقلاب" است. در واقع این همان معضل اصلی چپ سوسیالیست سوئد در تجزیه و تحلیل مقوله رفاه میباشد. پس ما هم از همینجا شروع می کنیم.

رفرمیسم در تقابل با انقلاب

در دوره هایی طولانی از تاریخ جنبش کارگری سوئد، تضاد بین رفرمیسم و انقلاب بعنوان مرزبندی سیاسی اصلی بین سوسیال دموکراسی و کمونیسم معرفی شده است. به رفرمیسم به چشم راه گذاری مسالمت آمیز، تدریجی، بردبارانه و بدون از خشونت، مردمی و مورد قبول همگان، بسوی یک جامعه سوسیالیستی نگاه می شد. مثال آن نیز نقل قولی است که در ابتدای مقاله از ویگفرس آورده ام. به انقلاب در عوض به چشم تحولی نگاه می شد که (از نظر هواداران انقلاب، الزاما و ناچاراً) سرنگونی فوری، "قهر آمیز" و مملو از تخاصمات را در دستور کار خود قرار داده است.

این خط کشی و تقابل منجر به پیدایش "دوقطبی" های دیگری شد، که حتی اگر در شرایط تاریخی معینی مصداق داشته اند، امروز اما به مانعی بر سر راه درکی همه جانبه از دولت رفاه و چالشهای پیش روی جنبش کارگری تبدیل شده اند. دو قطبی هایی چون "مسئولیت پذیری- ماجراجویی"، "رمانتیسم انقلابی- واقع بینی مصلحت اندیشانه"، و حتی "دیکتاتوری - دموکراسی" و "روشهای خشونتبار غیر قانونی - روشهای قانونی و مسالمت آمیز" همچون دوراهی های مهمی در درون جنبش عمل می کنند. یک "رفرمیست نمونه" به یک سوسیال دموکرات صبور، مسئول و واقع بین در حزب خود و اتحادیه کارگری تبدیل می شود. جای این مرد (چون اکثر مرد هستند) در پارلمان، هیئت مدیره و شورای شهر می باشد. در مورد یک "انقلابی" عکس اینها صادق است. او (در خوشبینانه ترین حالت) رویای انقلاب قهرآمیز و ناکجاآباد را در سر می پروراند یا اینکه (در بدترین حالت) در تظاهرات خیابانی به پرتاب سنگ مشغول است. با این ترتیب، جای انقلابیون نه اتفاقاتی تصمیم گیری و قدرت، بلکه "پارلمان خیابانی" شده است. خیابانها را به اشغال خود در می آورند و سپس راه منزل پیش میگیرند.

به برکت همین تصورات است که رفرمیسم موفق شده تا با کمترین مشکلی هم در اردوی سرمایه از حقانیت و منزلت برخوردار شود (که امریست طبیعی) و هم نزد بخشهای بزرگی از نیروهای مهم جنبش کارگری سوئد. البته استثنائاتی نیز وجود داشته اند که محدود و گذرا بوده اند. سیاست رفرمیستی با اثرات ملموس و فوری، که شیوه پیشبرد آن نیز ممکن و مقبول اکثریت جامعه میباشد (صرفنظر از سن و سال)، بر آرزوهای ماجراجویانه و اغلب دور از دسترس انقلابیون تفوق یافته است.

با این حرفها البته این خطر نیز وجود دارد که کم کم به کاریکاتوری از حریف تبدیل شوم (ولی من حرفهایشان را تنها تکرار کردم، بدون اینکه آنها را تایید کنم). نکته مهمی که در این بحثها فراموش می شود این است که "رفرمیسم در تقابل با انقلاب" اساساً استراتژیهای گوناگونی برای رسیدن به یک هدف مشترک یعنی سوسیالیسم را مد نظر دارند. بدون یک هدف مشترک، تضاد و تقابل "یا رفرمیسم یا انقلاب" تقریباً بی معنی است. تاریخاً تا مدتهای مدیدی، در دوران کودکی و نوجوانی جنبش کارگری و بویژه سوسیال دموکراسی، رفرمیستها و انقلابیون علیرغم اختلافات تاکتیکی شان توانستند در اتحادیه ها، احزاب و سازمانهای کارگری مشترکی فعالیت کنند. هدف مشترک بود، هر چند از راههای گوناگون. همانطور که پایینتر نشان خواهم داد، امروزه این اختلاف و تقابل، مرزبندی اصلی درون جنبش کارگری در مورد مقوله رفاه و استراتژی سیاسی مربوطه را تشکیل نمی دهد.

بهر حال، بر زمینه چنین درک تاریخی از تضادهای درون جنبش کارگری، دولت رفاه بعنوان استراتژی "رفرمیستی" رسیدن به سوسیالیسم شناخته شد ("سوسیالیسم دموکراتیک").

از نظر تئوریک، ایده دولت رفاه بر درک معینی از مقوله رفاه استوار است که "DEKOMMODIFYING" نام گرفته است.

"رفاه از نوع DEKOMMODIFYING"

یوستا اسپینگ آندرسن⁴، یکی از پژوهشگران بنام امور رفاهی _ و امروزه یکی از چهره های برجسته و مقبول تحلیلگران چپ _ دولت رفاه را همچون شکلی از "DEKOMMODIFYING"

در نظر میگیرد. منظور اسپینگ آندرسن از این اصطلاح، امکانات و تواناییهای آحاد جامعه برای تامین معاش خود، "مستقل" از بازار کار مزدی، میباشد. وی از همین زاویه "دولتهای رفاه" جوامع سرمایه داری را مقایسه و دسته بندی نموده و نتیجه میگیرد که "دولت رفاه سوسیال دمکراسی" _ با یک بخش عمومی⁵ فراگیر و "سخت‌مند" و با توزیع مجدد درآمدها از راه اخذ مالیات و پرداخت کمک هزینه _ بیش از سایر سیستم های رفاهی سرمایه داری موفق به تامین امکانات معاش "مستقل از بازار کار مزدی" برای آحاد جامعه گشته است.

دسته بندی فوق بسختی مورد انتقاد قرار گرفت و اسپینگ آندرسن بمرور آنرا تکمیل و اصلاح نمود. جای تعجب است که خود این ایده یعنی "امکان تامین معاش مستقل از بازار کار مزدی" تا بحال از سوی چپ نقد نشده است.

از دیدگاه سوسیالیستی، مسئله اصلی نه دسته بندی فوق بلکه همان ایده "معاش مستقل از بازار کار مزدی" است که میتواند محدودیتهای واقعی دولت رفاه را لاپوشانی کند. خلاصه کنم: "تامین معاش مستقلی" که اسپینگ آندرسن دولت رفاه را با آن می سنجد، تنها در دایره گردش و توزیع (بازار) معتبر است ولی درست بهمین دلیل مشروط میشود به اینکه به درجات بیشتری نیروی کار و عرصه تولید را نیز در بر بگیرد. همانطور که اسپینگ آندرسن خود بدقت به آن اشاره می کند، پیش شرط تعیین کننده مدل دولت رفاه سوسیال دمکراسی همانا "اشتغال کامل" است (البته به کار مزدی). اقدامات رفاهی که بودجه اش از طریق مالیات بر درآمد تامین شود، مثلاً در سوئد، بناچار سرمایه و کار مزدی روزافزونی را طلب میکند. براحتی میتوان نشان داد که سیستم رفاهی سوئد یعنی "رفاه بر پایه کار مزدی" نیز آنچنان فراگیر و همگانی نیست. شرط برخورداری از کمکهایی این مدل، بویژه در سیستم بیمه های اجتماعی، این است که جویندگان کار در اختیار بازار کار باشند.⁶ تامین اجتماعی و رفاه همگانی مستقل از کار مزدی، در تناقض و ضدیت کامل با منطق نظام سرمایه داریست و بهمین دلیل نیز هیچگاه در سطح کل جامعه عملی نشده است. بهمین دلیل ایده اسپینگ آندرسن در مورد رفاه بمعنای امکان تامین معاش مستقل از کار مزدی، از بیخ و بن غیر اجتماعی و فردگرایانه است. برای تضمین معاش معدودی از افراد جامعه "مستقل از کار مزدی"، بایستی تمام جامعه بطرز روزافزونی به انقیاد سرمایه و کار مزدی تن بدهد - آنهم برای تامین بودجه "معاش مستقل از کار مزدی".

البته این انتقاد نیست، تنها گوشزد کردن یک واقعیت است. بسهولت میتوان دید که ایده دولت رفاه بعنوان راهی بسوی سوسیالیسم، مستلزم پذیرش هستی شناسی ویژه ایست که کشمکش ها و تضادها را، در بهترین حالت، ناشی از چگونگی تقسیم منابع و امکانات بازار میدانند. در تجزیه و تحلیل جامعه نیز، کار مزدی و اشکال کالایی نظام سرمایه داری را موجب هیچگونه تضاد و کشمکشی نمی بینند و یا اینکه در مورد آن سکوت اختیار می کنند.

به بیان دیگر: برای آنکه بتوان دولت رفاه را همچون راهی بسوی سوسیالیسم و تامین معاش مستقل از کار مزدی تعریف کرد، هستی شناسی ویژه ای لازم است که سرمایه داری را اساساً عاری از تضاد و تناقض انگاشته و به سوسیالیسم، در بهترین حالت، به چشم نظامی "عادلانه تر" و عقلانی تر برای همین مناسبات اجتماعی سرمایه داری بنگرد.

این ایده، که سوسیالیسم وجه عقلانی تر مناسبات اجتماعی سرمایه داریست، همانقدر در جنبش کارگری قدمت دارد که نقد مارکس و انگلس به تمام این ایده ها. یک مثال آن انتقاد مارکس از "سوسیالیستها" در کتاب گروندریسه می باشد: "اما سوسیالیستها (بویژه سوسیالیستهای فرانسوی که سوسیالیسم را تحقق آرمانهای جامعه بورژوایی برخاسته از انقلاب فرانسه میدانند) تنها و تنها سفاکت و بلاهت خود را بنمایش میگذارند زمانی که ادعا میکنند که مبادله و ارزش مبادله ای از بدو پیدایش (در اصل) و یا ذاتا (در شکل مناسب) نظامی از آزادی و برابری برای همه میباشد، منتها چیزی که هست توسط پول و سرمایه و... به انحراف کشیده شده است. یا اینکه میگویند تمام تلاشهای تاریخ برای تحقق "آزادی و برابری برای همه" ناموفق مانده و آنها اکنون، همچون پرودون، ژاکوب حقیقی را کشف کرده و بر آنند تا تاریخ اصیل این مناسبات را جایگزین نسخه جعلی آن کنند. به اینها باید پاسخ داد که: درست است که ارزش مبادله ای یا دقیقتر بگوییم نظام پولی در واقع اساس نظام آزادی و برابری است اما در واقع تحقق همین آزادی و برابری است که به مانعی در سیر تکامل آزادی و برابری بدل گشته و موجب خودکامگی و نابرابری می شود. رویای اینکه ارزش مبادله ای به سرمایه، و یا کار مولد ارزش مبادله ای به کار مزدی تبدیل نشود تنها یک آرزوی ابلهانه است. تفاوت این آقایان با مدافعین بورژوازی در دو چیز است، از یکسو "وقوف" (احساس) اینها به تضادهای ذاتی نظام سرمایه داریست و از سوی دیگر خیالپردازیشان که از درک تفاوتهای ناگزیر بین شکل ایده آل و شکل واقعی جامعه سرمایه داری عاجز و ناتوان است. به همین دلیل هم تلاشهای بیهوده ای برای تحقق آرمانهایی بخرج میدهند که تنها بازتاب واژگونه واقعیات جامعه سرمایه داریست."⁷

این تصور که سوسیالیسم همان "برنامه ریزی" دولتی و عقلانی تولید بر مبنای "ارزشهای حقیقی" است و اینکه سوسیالیسم همان تحقق تام و تمام وعده های ناتمام بورژوازی در مورد "آزادی"، "برابری" و "دمکراسی" میباشد، در واقع جلوه هایی از همین دیدگاه هستند که هر از گاهی خودی نشان می دهند. بمرور زمان به دولت رفاه نه به چشم راهی بسوی سوسیالیسم بلکه بعنوان خود سوسیالیسم نگاه شد. بازتاب این نگرش را در عباراتی چون "بخش عمومی، جزایر سوسیالیسم در دریای بورژوازی هستند" و یا "سوسیالیسم یعنی همه چیز در اختیار بخش عمومی" میتوان دید. نمونه دیگرش روایت اسپینگ آندرسن از رژیم رفاه سوسیال دمکراسی می باشد. این در واقع همان هستی شناسی و پایه های تئوریک آن چیزی است که به غلط رفرمیسم نام گرفته در حالیکه منطقاً میبایستی همکاری طبقاتی نامیده میشد. بنابراین دولت رفاه راه رسیدن به سوسیالیسم است منتها نه از راه رفرمیسم بلکه از راه همکاری طبقاتی، که من آنرا "سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی" می نامم.⁸

"سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی"

این راه صرفنظر از آنچه که هواداران و منتقدینش آگاهانه یا ناآگاهانه وانمود می کنند، بیش از اینکه یک استراتژی سوسیالیستی باشد هستی شناسی ویژه ای در مورد رفاه، سرمایه داری و سوسیالیسم می باشد و خطوط عمده آن بشرح زیر می باشد:

1- همکاری طبقاتی و وحدت نظر همگانی

از نظر تاریخی یکی از مهمترین وجوه این هستی شناسی همان دیدگاه رشد سوسیالیسم از "بطن سرمایه داری" میباشد. اندیشه اولیه پیدا کردن "مدلی عقلانی و خردمندانه" برای تکامل جامعه بود، آنهم از راه تشریک مساعی و همکاری سرمایه برای رسیدن به وحدت نظر همگانی در مورد "اهداف سوسیالیستی" همچون عدالت، برابری، آزادی و دمکراسی. در اینجا لازم نمی بینم که بیش از این وارد جزئیات چهارچوبهای نهادینه این همکاری طبقاتی در سوئد بشوم. نقل قولی که در شروع مقاله از ویگفرس آورده

ام، لب مطلب را بخوبی ادا می کند. قرار بود که سوسیالیسم تدریجا، بدون درگیری، با همکاری سرمایه و نه در ضدیت و تقابل با آن پیاده شود. والتر کورپی، جامعه شناس و متخصص امور رفاهی، در سال 1978 تفسیر خوبی از این بینش که در آن زمان بسیار رایج نیز بود بدست می دهد: " بساط سرمایه داری سوئد با انقلاب برچیده نخواهد شد، این امر محتملا از راه مذاکره انجام خواهد شد. راهی که بارها آزمون خود را پس داده است".⁹ نقطه مقابل این بینش همان دیدگاه مارکسیستی مبارزه طبقاتی است. آنچه از مبارزه طبقاتی مد نظر است نه درکهای یک انقلابی عجول، بیصبر و با احساسات رمانتیک در مورد قهر و خشونت، بلکه آن ایده اساسی است که بر مبنای آن سرمایه داری یک نظام تولیدی است که بر مناسبات اجتماعی آنتاگونیستی بنا شده و بنا بر این سوسیالیسم را نمی توان چون مدلی عقلانی تر و یا سامانی " عادلانه تر" از همین مناسبات اجتماعی تولید سرمایه داری توصیف نمود. سوسیالیسم یعنی محو کامل این مناسبات اجتماعی. در تجزیه و تحلیل مارکسیستی نظام سرمایه داری، حتی مدل دولت رفاهش، مبارزه طبقاتی امری نیست که " اتفاق می افتد " یا " انجام می شود " و یا تابع اراده این و آن است. از نظر مارکس سرمایه داری یعنی مبارزه طبقاتی " گاه نهان و گاه آشکار "، همانطور که در مانیفست آمده است. بنا بر این سوسیالیسم بمعنای محو کامل طبقات و نتیجتا محو مبارزه طبقاتی نیز می باشد. از دیدگاه هستی شناسی مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم تنها از طریق مبارزه علیه سرمایه امکانپذیر است نه از راه همکاری با سرمایه، همانطور که تداوم حکومت سرمایه تنها در ضدیت با کارگران و زحمتکشان ممکن است نه در اتحاد با آنها. تضاد واقعی درون جنبش کارگری در مورد مقوله رفاه را همین تفاوت هستی شناسانه بین مبارزه طبقاتی و همکاری طبقاتی تشکیل می دهد.

2- " اجتماعی " نمودن مصرف، آری ولی " اجتماعی " نمودن تولید نه.

یکی از شروط اصلی همکاری طبقاتی با سرمایه، صرفنظر کردن جنبش کارگری از خواسته اجتماعی کردن مالکیت بود که طبعا بمعنای تداوم و بقای کار مزدی و شکل کالایی می باشد. علیرغم اختلافات نظراتمان با اولوف پالمه¹⁰، باید حق را به او داد وقتی که می گفت: " در سوسیالیسم سوئد (....) بدست گرفتن و مالکیت بر ابزار تولید هیچگاه مسئله اصلی نبوده است ". برعکس، همکاری طبقاتی مالکیت بخش خصوصی بر بخشهای عمده تولید را دنبال کرد (تولیدی که قرار بود " ثروت و رفاه بیافریند") و سعی شد تا یکمک اهرمهای دولتی، مصرف را اجتماعی کنند (" تقسیم رفاه و ثروت "). تعدیلات و اصلاحاتی در بازار وجه مشخصه این روش برای رسیدن به " اهداف سوسیالیستی " می باشد. این پروژه در واقع بجای از میان برداشتن تولید کالایی و نابرابریهای اقتصادی منتج از آن، به کاهش نابرابریهای اقتصادی، از طریق دخالت دولت، بسنده میکند. " سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی " چگونگی تقسیم و توزیع ثروت را عاملی تعیین کننده برای اقتصاد و جامعه طبقاتی میداند و بهمین دلیل نیز میخواهند با سیاست سفت و سخت مالیاتی، جامعه را " سوسیالیزه " کنند. در اینجا با یک هستی شناسی بنیادی مواجه هستیم که بازار را یک پدیده خنثی و بی هویت می پندارد که یا تحت کنترل سرمایه، " سرمایه های بزرگ مالی "، است (که امریست ناگوار) و یا جنبش کارگری، بواسطه دولت، بر آن مسلط میشود، " دموکراسی "، (که در آنصورت ناگهان به امری مثبت تبدیل میشود _ حتی میتواند " سوسیالیسم " شود) . ضرب المثل " بازار نوکر خوبیست ولی ارباب بدیست " بیانگر همین طرز تفکر است. میتوان نشان داد که در مورد دولت نیز استراتژی یا تاکتیکی وجود ندارد. از دید اینها سرمایه داری و سوسیالیسم یعنی همکاری طبقاتی _ دستکم تا وقتی که قدرت دولتی پارلمانی در دست جنبش کارگری است. دیدگاه همکاری طبقاتی به دولت همچون پدیده ای خنثی و بی هویت مینگرد که یا مال آنهاست (که در آنصورت " یک دولت بورژوایی " است) و یا از آن ماست (که در اینصورت ناگهان به " خانه مردم "¹¹ تبدیل می گردد). به دولت به چشم یک رابطه اجتماعی طبقاتی و آنتاگونیستی نگاه نمی شود. بر عکس، دولت را وزنه ای در مقابل " بازار نابرابر " می پندارند. جایگاه و منزلت ویژه بخش عمومی برای سوسیالیسم، از همینجا ناشی میشود.

3- جایگاه برتر بخش عمومی

در طرح سوسیالیسم از راه همکاری طبقاتی قرار شد که، بکمک بخش عمومی، مصرف و بازار را اجتماعی¹² کنند. گسترش و تقویت سیستم مالیاتی _ بمثابة کنترل بخش عمومی بر تولید و مصرف _ توانست در قلمروهای گوناگون همچون قطبی در مقابل سرمایه خصوصی عمل کند. مضافاً اینکه تامین بودجه خدمات رفاهی از طریق مالیات بر همه اقشار، رفاه حداقلی را برای آحاد جامعه، صرفنظر از قدرت پرداختشان، تضمین میکرد. در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، پیشبرد سیاستهای اجتماعی برای تامین حد اقلی از استانداردهای زندگی و جبران کسری درآمد، بیش از پیش از طریق توزیع مجدد ثروت _ یعنی اخذ مالیات بر درآمد، پرداخت کمک هزینه و غیره _ عملی شد. این امر _ هر چند که در ابتدا جدلهایی را در جنبش کارگری برانگیخت _ حتی مورد پشتیبانی وسیع " طبقه متوسط " و طبقه بورژوازی قرار گرفت چرا که نتیجه آن همانا وفاداری به سیستم بود. به این ترتیب قرار بود که پیشبرد " اهداف سوسیالیستی " و ایجاد قطبی در مقابل بازار از طریق گسترش و توسعه بخش عمومی، از طریق اخذ مالیات و پرداخت کمک هزینه، انجام گیرد. از محل بودجه بخش عمومی البته کمکهایی نیز به بخش خصوصی شده است، مثلاً کمک و سرمایه گذاری در برنامه میلیونی.¹³ بگذار آنها کارخانه ولو¹⁴ را داشته باشند، ما بجایش بخش عمومی را داریم...

4 - راه حل ملی

پیدایش " سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی " مشروط به وجود فضای سیاسی ویژه ای بود که بتواند پیش شرط اساسی آن، یعنی ملت را، فراهم کند و این شرایط در دوره پس از جنگ وجود داشت. " سوسیالیسم سوئدی " همچون یک پروژه ملی معرفی می شد. سوسیالیسمی که از راه مبارزه طبقاتی متحقق نمیشود، بلکه آرزوی مشترک " تک تک آحاد " ملت برای دستیابی به " حقوق کامل شهروندی " ¹⁵ " میباشد. به این ترتیب " سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی " دربردارنده چرخشی از منطق علائق طبقاتی به " علائق عامه " مردم بود که در دولت ملی متجلی شد. اگر تعارفات را کنار بگذاریم میتوان گفت که شعار " رهایی طبقه کارگر فقط بدست کارگر " جای خود را به شعار " رهایی مردم تنها بدست دولت ملی " داد.

سیاستهای اجتماعی در جامعه دولت ملی به یک نقش کلیدی دست یافت. از سویی اسباب نزدیکی طبقات گوناگون حول علائق مشترک و عمومی را فراهم آورد و از سوی دیگر بخش مهمی از استراتژی ارتقاء حقوق شهروندان، " دموکراسی اجتماعی " را تشکیل داد که نتیجه فتح دولت ملی بکمک دموکراسی سیاسی میباشد. آرمانهای همکاری طبقاتی در مورد " حقوق کامل شهروندی، خود را در تثلیث دموکراسی سیاسی، دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی نشان میدهد که به روال همیشگی تلاش میکند تا سوسیالیسم را نتیجه تغییرات کمی و تدریجی معرفی کند، نه یک شیوه کیفی نو برای سازماندهی تولید و زندگی انسانی. سیاستهای اجتماعی ملی که پی آمد همکاری طبقاتی محسوب میشدند، حال بنوبه خود به پیش شرطی برای بقا و تداوم همکاری طبقاتی در چهارچوب مرزهای ملی تبدیل میگرددند، امری که تمثیل " خانه مردم " مظهر و تجلی آن است. به این ترتیب هدف سیاستهای اجتماعی همانا نزدیکی و وحدت نظر طبقات گوناگون یک ملت است، امری که در ادامه خود، بقول ویگفرس، بر " جنبه های سوسیالیستی جامعه " می افزاید. نتیجه اینکه سوسیالیسم از " قدرت کارگری " به " حقوق عامه " استحاله پیدا میکند.

جمع بندی: یک دو راهی دیگر

"سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی" بقول هوادارانش، استراتژی رسیدن به "اهداف سوسیالیستی" چون آزادی، برابری و مشارکت در تصمیم گیریها میباشد. این استراتژی بر پایه همکاری طبقاتی، ملت و "حقوق کامل شهروندی" بنا شده است. در این استراتژی، دولت رفاه دارای نقش تعیین کننده ای است چرا که وظیفه تعدیل بازار، اجتماعی نمودن هر چه بیشتر مصرف و برقراری دموکراسی اجتماعی را بدوش میکشد. تا اینجا همه چیز قبول. اما بنظر من مارکسیستها به یک مسئله کم توجهی نموده اند و آن این است که در اینجا ما با یک استراتژی رفرمیستی برای رسیدن به سوسیالیسم مواجه نیستیم بلکه با یک تئوری در مورد پیش شرطهای هستی شناسانه سوسیالیسم، یعنی با تئوری همکاری طبقاتی روبرو هستیم. اهداف سوسیالیستی مد نظر مبارزه طبقاتی، از راه همکاری طبقاتی دست یافتنی نیستند. برای جا انداختن و اثبات این ادعا، نیازمند یک تحلیل مارکسیستی از دولت رفاه میباشیم. طبعاً من در اینجا یک تحلیل همه جانبه ارائه نخواهم داد ولی تلاش میکنم تا خطوط اصلی آنرا ترسیم کنم.

طرح اولیه تحلیلی مارکسیستی از دولت رفاه

نقد مارکسیستی دولت رفاه در دهه هفتاد میلادی و اوایل دهه هشتاد شکل گرفت. در مجموع میتوان گفت که این نقد، علیرغم جنبه های با ارزشش، نتوانست به مسائل اساسی پاسخ بدهد و امروزه نیز در مورد مقوله رفاه، روند تکاملی آن و مشکلات پیش پای آن از اعتبار چندانی برخوردار نیست. اجازه بدهید تا نگاهی اجمالی به این نقد بیاندازیم.

از افکار رایج آنزمان یکی این بود که به دولت رفاه همچون "رشوه ای" نگاه می شد که دولت برای به انفعال کشیدن کارگران پرداخت میکرد تا کارگران ایده های سوسیالیستی و انقلابی را رها کنند. دولت رفاه همچون افیون توده ها (رفرمیسم) انگاشته می شد که توده ها را از عمل انقلابی باز می داشت. این بینش علاوه بر اینکه بجای یک طبقه کارگر نیرومند و پیشرفته، فقر مطلق را لازمه و پیش شرط سوسیالیسم معرفی می کند، از قافله جنبش کارگری بعد از دوره جنگ نیز بسیار عقب افتاده است. یک دوره سی ساله رفاه عمومی، تا دهه هفتاد میلادی، موجبات تقویت گرایشات رادیکال و یک طبقه کارگر فعال و نیرومند را فراهم آورد. امری که فعالین جنبش کارگری، اکنون پس از سی سال درجاذبه ها و پسرتهای مبارزات کارگری برای افزایش حقوق و امکانات رفاهی، هنوز هم حسرت آنرا می خورند. بر هر سوسیالیست مبارزی روشن است که دستاوردهای مبارزاتی، خواه افزایش دستمزد باشد خواه حق و حقوق اجتماعی، راه مبارزه برای دستاوردهای بعدی را هموار میکند نه سخت. امروزه رادیکالترین عملکرد دولتهای رفاه اروپای غربی، که چپ در آنها اکثریت دارد، این است که جلوی خصوصی سازیها را بگیرند.

وگرنه تنها روندی که شاهد آن هستیم، دوری گزیدن از آرمانهای سوسیالیستی و تبعید آن به موزه تاریخ است، کاری که سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای سوئد به آن مشغولند.

خلاصه کنیم: رفرمهای رفاهی و رادیکالیسم مبارزات کارگری روندی را طی میکند که کاملاً خلاف نظریه "رفاه = رشوه پاسیو کننده" میباشد. نقل قول زیر از گزارش سازمان سراسری کارگران سوئد در سال 1976 در مورد سیاستهای اجتماعی، بازگو کننده همین واقعیت میباشد: "سیاستهای اجتماعی، ابزار مهمی در کل سیاست طبقه کارگر میباشد و به آن باید به چشم یک وسیله نگاه کرد نه هدف. با وضع قوانین نمیتوان تضادهای ذاتی جامعه طبقاتی را پرده پوشی کرد. هدف جنبش، سوسیالیسم دموکراتیک است و نباید با سوسیال رفرمیسم جایگزین گردد." امروزه ما حتی رفرمیسم را نیز نمیتوانیم پیش ببریم...

از دیگر تصورات دهه هفتاد یکی هم این بود که دولت رفاه را در آستانه یک بحران مالی می پنداشتند. بنظر آنها قرار بود این بحران مالی در نتیجه تضاد بین "مشروعیت و حقانیت بخشیدن" به مقوله رفاه، (فراهم آوردن موجبات پذیرش سرمایه داری از جانب طبقه کارگر) از سویی، و "عملکرد انباشت" (نیاز سرمایه به افزایش تولید ارزش) از سوی دیگر، بروز کند. تصور می شد که گسترش و توسعه رفاه تنها راه مشروعیت بخشیدن به نظام سرمایه داری نزد توده های کارگر است. اما رفاه بیشتر طبعاً هزینه بیشتری نیز در بردارد که این بنوبه خود امر انباشت سرمایه را با مشکل مواجه میسازد. پس یا نظام در کسب مشروعیت برای سرمایه داری و مدل رفاهش دچار مشکل خواهد شد و یا خطر سقوط مالی این نظام را تهدید میکند، (نظامی که هم سرمایه روزافزونی را طلب میکند و هم اینکه فراهم آوردن این سرمایه برایش مشکلتر و مشکلتر میشود)، و یا هم این و هم آن.

این دیدگاه هر چند که بلحاظ تئوریک بعضاً درست بنظر میرسد اما در توضیح مدل رفاه سرمایه داری سوئد از واقعیات بدور افتاده است. بودجه بخش عمومی بطرز حیرت انگیزی قوی است. خصوصی سازی بخشهایی از سیستم رفاه موجب کمرنگ شدن عواقب ناشی از کاهش نرخ انباشت سرمایه، که از دهه هفتاد تا بحال ادامه داشته، گردیده در عین حال که رشد اقتصادی هم در سطح سوئد و هم در سطح جهان، در یک مقیاس تاریخی نسبتاً خوب بوده است. درجا زندهای دولت رفاه انتقاد رادیکال چپ را بدنبال نداشته در عین حال که به مشروعیت این مدل رفاه نزد اقشار بیشتری از مردم انجامیده است. جبهه ضد سرمایه داری در عوض اوضاع نابسامانی دارد.

موفقیت‌های نسبی دولت رفاه در امر تعدیل درآمدها و خدمات اجتماعی برای اکثریت شاغلین، انتقاد چپ سوئد به دولت رفاه، از دهه هفتاد و بعد از آن را، متوجه "سرکوب و فشاری" نمود که از طرف دولت به گروه‌های حاشیه ای جامعه اعمال میشد. بعنوان مثال می‌توان از زندانیان، معتادان به مواد مخدر، الکلی ها و کودکان بی سرپرست نام برد.

این البته انتقاد بجایی بود و هنوز نیز هست منتهی مسئله تعیین کننده این است که نقد مارکسیستی از دولت رفاه، بجای اینکه هسته اصلی را نشانه بگیرد، به مسائل حاشیه ای و فرعی رانده شد. اساس هستی شناسانه و هسته این نقد را نه فقر و استثمار و قدرت، بلکه مسائل کم اهمیت و حاشیه ای تشکیل داد. تمرکز بر این امور حاشیه ای، علیرغم موفقیت آن در نشان دادن نقاط ضعف سیاست‌های اجتماعی، باعث شد تا این نقد نتواند در رابطه با مسائل رفاهی مهمتری چون بازنشستگی و مسکن و یا حتی قوانین مربوط به توانخواهان نقش مهمی ایفا کند. این "نقد قدرت" از دولت رفاه به چنان سطحی از "اخلاق گرایی" نزول کرده که میتوان آن را با فعالیتهای کلیسا برای بی سرپناهان و فقرا، (لباس و غذای ارزان و بعضاً مجانی) مقایسه کرد. چپی که نه تنها با مسائل حاشیه ای سروکار دارد بلکه خود نیز به حاشیه رانده شده، خود را "واقعگرا" مینامد در حالیکه جهانبینی مددکاران اجتماعی را جایگزین جهانبینی طبقه کارگر نموده است.

در غیاب یک تحلیل مارکسیستی، نقد چپهای کارگری از دولت رفاه و سیر تحولات آن تا حد زیادی به چگونگی سقوط دولت رفاه و یا توطئه و دسیسه علیه آن روی آورده است. موانع سر راه دولت رفاه را نه ناشی از محدودیتهای ذاتی این دولت (که با حسرت از آن بعنوان "رادیکالترین" دولتی که جهان بخود دیده است یاد می کنند)، بلکه تائیدی بر این نظریه میدانند که به دولت رفاه پشت شده و ما با یک سیستم در حال گذار مواجه هستیم.

چپ کارگری در تحلیلهای خود تنها بازگشت به "سوسیالیسم از راه سیاست‌های اجتماعی" را آرزو میکند و قدمی از آن فراتر نمیگذارد. این خطر وجود دارد که این دیدگاه به دو افراط مهم بیانجامد: اول در مورد موفقیت‌های گذشته دولت رفاه از یک دیدگاه سوسیالیستی (سوئد هیچگاه مهد برابری نبوده، قرار هم نبود که بشود، منتها نابرابری در آن کمتر از کشورهای دیگر بوده است)، دوم در مورد دامنه تغییر و تحولات کنونی دولت رفاه. بنابر این می بینیم که نقد جنبش کارگری رسمی از دولت رفاه و سیر تحولات آن، علیرغم نکات مثبتش دارای نواقص و اشکالات جدی در تحلیل خود میباشد. (روی کار آمدن نخست وزیر کنونی، راین فلت¹⁶، و دارودسته اش گرفتاریهای این دیدگاه را کمتر نکرده).

پژوهشگران صاحب‌نظر در مقوله رفاه، تغییر و تحولات چشمگیر در مدل قبلی رفاه (مانند سیستم جدید بازنشستگی، صندوق بیکاری، بودجه مدارس و غیره) را ناچیز و کم اهمیت تلقی میکنند. شواهد نیز از نزدیکی هر چه بیشتر مدل‌های گوناگون رفاه به یکدیگر حکایت نمی‌کند.

کارشناسان خارجی نیز معتقدند که مدل سوئدی رفاه علیرغم "پایه‌های لرزان" و علیرغم بحران دهه نود میلادی هنوز با ثبات است. در گزارش کمیته تحقیق در مورد رفاه نیز آمده است که مشکل بتوان این تحولات را ساختاری نامید و یا از تغییر سیستم حرف زد، هر چند که روند تکاملی در بعضی زمینه‌ها با مدل رفاه منافات دارد و از آن دور میشود.

اسپینگ آندرسن نیز معتقد است که ایجاد تغییرات مهم ساختاری در دولتهای رفاه اروپای غربی کار بسیار مشکلی است، اگر نگوئیم ناممکن. حتی نئولیبرال‌های دواشته نیز مشکل بتوانند این قطار را از خط خارج کنند. بهمین دلیل نیز میدان مانورشان محدود است و بقول اسپینگ آندرسن "قسمتهای چرب و چیلی آن را حذف میکنند". سطح بعضی از کمک‌های نقدی را چند درصد پایین می‌آورند اما سیستم باثبات میماند و اکثریت مردم کمافی‌السابق از امکانات رفاهی برخوردارند. تحقیقات فوق‌الذکر، با توجه به پیش‌شرط‌ها و پیش‌فرض‌هایش، به نتایجی منطقی دست پیدا کرده که بایستی از آنها در تجزیه و تحلیل خود استفاده کنیم نه اینکه آنها بعنوان نتایجی بی‌ربط و نامربوط کنار بگذاریم. همچنین بایستی به تهدیدهای واقعی علیه رفاه، که بحق خیلی‌ها را وحشتزده و نگران نموده، توجه کرده و در تحلیل خود به حساب بیاوریم. خلاصه‌کنم: در انتقاد به دولت رفاه نباید مسائل حاشیه‌ای را عمده کرد، در عین حال که به تحولات منفی در امور رفاهی نیز نباید کم بها داد. برای رسیدن به این منظور بایستی کانون توجه خود را به مسائل دیگری معطوف کنیم و من با همین کار این تحلیل اجمالی را به پایان می‌برم.

مقوله رفاه از دیدگاه مبارزه طبقاتی _ چشم‌اندازی مارکسیستی برای قرن بیست و یکم

بنظر من وظیفه میرم چپ‌کارگری این است که، هم در عرصه تئوریک و هم در عرصه عمل، دفاعی بلاواسطه از دستاوردهای رفاهی طبقه کارگر در نظام سرمایه‌داری را با دیدگاهی انتقادی پیوند دهد، دیدگاهی که مرزهای سرمایه‌داری را درنور دیده و به سوسیالیسم چشم بدوزد¹⁷. برای اینکار باید توجه خود را به مسائلی از قبیل اینکه رفاه واقعا چیست، ما سوسیالیستها چه انتظاراتی از آن میتوانیم داشته باشیم، دستیابی به دیدی روشنتر در مورد سیر تکامل رفاه، مرزبندی‌های عملی و تئوریک درون جنبش کارگری و از اینها مهمتر پایه‌ها و زمینه‌های مشترک این جنبش، معطوف کنیم. من در اینجا فقط میتوانم به طرح رؤس کلی این مسائل بپردازم نه حل آنها. بدیهی است که رسیدن به درکی درست در مورد ماهیت مسئله و اختلافات، یک پیش‌شرط ضروری برای دستیابی به ابزار تئوریک لازم برای اتخاذ مواضع سوسیالیستی در قبال مقوله رفاه میباشد.

از دیدگاه سوسیالیستی سوال اساسی این نیست که آیا مدل سوئدی رفاه پابرجا میماند یا نه، مسئله اساسی این است که این مدل تا چه حد ما را به اهداف سوسیالیستی نزدیک میکند.

طرح مسئله به این شکل یک اشکال بزرگ دارد و آن این است که بجای تایید ماهیت سرمایه دارانه دولت رفاه، بنا را بر این میگذارد که مدل سوئدی دولت رفاه بنا به تعریف و قائم بذات مدلی است که اگر مزاحمش نشوند بسیار خوب عمل میکند. (از جمله مزاحمین میتوان نخست وزیر قبلی و فعلی سوئد، بازار مشترک اروپا، بورژواها، جهانی سازی و هر آنچه که دلتان میخواهد نام برد).

این حقیقت را که دولت رفاه قادر به تامین برابری زن و مرد، برابریهای اجتماعی، اشتغال همگانی و تامین اجتماعی نیست، گواهی میداندند بر ادعای نگرش همکاری طبقاتی مبنی بر اینکه به مدل رفاه پشت کرده اند و مدل رفاه "درست عمل نمیکند". (شباهت این دیدگاه با دیدگاه نئولیبرال‌ها در مورد بازار¹⁸ جالب توجه

است. هر وقت که این بازار مطابق رویای نئولیبرالها عمل نکند، داد و فغان برمیآورند که "بازار نرمالی وجود ندارد". این فرضیات را باید بدور ریخت و بجای آن خیلی ساده، همگام با پژوهشگران نامدار، قبول کنیم که مدل رفاه کماکان و تقریباً دست نخورده به حیات خود ادامه خواهد داد و ما در آینده نیز خواهیم دید که مدل رفاه در دستیابی به اهداف مقرر، ناتوانتر و ناموفقتر عمل خواهد کرد (اگر درست فکر کنیم می بینیم که در گذشته نیز در دستیابی به اهداف خود ناموفق بوده است). قبول این واقعیت، مبارزه برای رفاه بیشتر را تسهیل میکند نه مشکل. چسبیدن به این تصور که دولت رفاه بنا به تعریف و قائم بذات بسیار کارآمد میباشد، البته اگر راحتش بگذارند، ما را یکر است به "سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی" رهنمون میکند. راهی که بواسطه کارکردهای نامطلوبش حتی سوسیال دمکراسی نیز، که زمانی سخت پایبند آن بود، هر چه بیشتر به آن پشت میکند. بسیار عجیب است که "چپ انقلابی" سوئد حاضر است با کمال میل جای خالی سوسیال دمکراتها در این جبهه را پر کند. این امر هم نشان دهنده درک ناقص چپ از دلایل پشت کردن جنبش سوسیال دمکراسی به "مدل سوئدی" میباشد و هم اینکه نشان دهنده پایبندی چپ به تقسیم بندی "رفرمیسم در تقابل با انقلاب" میباشد. بیهوده نیست که ناگهان اعلام میکنند که "تنها انقلابیون میتوانند از دولت رفاه دفاع کنند". "چپ انقلابی" ناگهان حاضر میشود بخاطر همکاری طبقاتی به مبارزه طبقاتی دست بزنند!!!

درک همه جانبه از تفاوتهای هستی شناسانه همکاری طبقاتی و مبارزه طبقاتی، در کنار تحلیلی تاریخی از عملکردهای سیاستهای رفاهی، به تقویت دیدگاههای مارکسیستی در این مورد کمک خواهد کرد. کاری است که باقی مانده و باید انجام شود. تقسیم بندی فوق همواره مانعی بر سر راه یک تحلیل مارکسیستی و اتخاذ سیاستهای صحیح در جنبش کارگری در قبال امور رفاهی بوده و هنوز هم هست. "چپ انقلابی" همواره تلاش کرده و میکند تا این مشکل را اغلب به یکی از دو روش زیر حل کند:

الف: انکار نقش و اهمیت سیاستهای اجتماعی تحت این عنوان که کم اهمیت و حتی برای اهداف سوسیالیستی مضر میباشند (باز هم سر و کله "رشوه" پیدا شد)، یعنی عملاً میدان را برای رفرمیستها خالی میکنند و به آنها مجال میدهند تا رهبری جنبش کارگری در مسائل رفاهی را در دست خود بگیرند.

ب: به روشهای گوناگون تئوری و عمل را از هم جدا میکنند و در نتیجه بین سیاستهای رفاهی/مروزی و هدف نهایی یعنی فردای سوسیالیستی، دیوار چین میکشند. مروزی هوادار اصلاحات اجتماعی هستند ولی عمل انقلابی را به فردا موکول میکنند، یا اینکه اصلاحات اجتماعی را برای دیگران میخواهند و انقلاب را برای خودشان (یا بر عکس)، برای مروزی "برنامه حداقل" دارند و برای فردا "برنامه مارکسیستی" و غیره.

مختصر و مفید و رک و پوست کنده گفته باشیم" در حرف و برای آینده ای دور از دسترس "سوسیالیست انقلابی" هستند و نتیجتاً در عمل روزمره شان "رفرمیست". این مسائل را بگونه دیگری نیز میتوان مطرح نمود چنانچه درکی طبقاتی از آن داشته باشیم. مبارزه طبقاتی، هستی شناسی نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی است. از این دیدگاه، سیاستهای اجتماعی و مبارزه برای اصلاحات رفاهی تنها و تنها بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه طبقاتی است، نه مرحله است و نه هدف. از مبارزه برای سوسیالیسم، بعنوان یک شیوه تولید کیفیتا نو و رهایی بخش، جدا نیست در عین حال که آنرا جایگزین مبارزه برای سوسیالیسم نمیکنیم.

همانطور که در "بحران در مقوله رفاه" نیز خاطر نشان ساختیم: دولت رفاه بمعنای سوسیالیسم نیست ولی اصلاحات رفاهی که طبقه کارگر با مبارزه آنرا کسب کرده، بستری مهم و استراتژیک برای وحدت و بسیج تمامی جنبش کارگری میباشد، همان جنبشی که پیش شرط حتمی سوسیالیسم است. سیاستهای رفاهی نه هدف نهایی است و نه حتی بخشی از هدف نهایی (بخش عمومی "جزایر امن سوسیالیسم" نمیشد)، بلکه در بهترین حالت ابزاری است برای تحکیم موقعیت اقتصادی و اجتماعی ما در مبارزه اجتناب ناپذیرمان علیه آنها یعنی علیه سرمایه. هر قدمی که به تقویت ما و تضعیف آنها منجر شود، به این معنا و تنها به این معنا گامیست در راه سوسیالیسم. در اینجا باید اشاره کنم که مشخصاً در شرایط امروز سوئد مبارزه برای

رفاه، نقش ویژه و تعیین کننده ای دارد و بهمین دلیل نباید آنرا کم اهمیت تلقی کرد و یا نادیده گرفت. برعکس، بایستی مطابق با موازین فوق، برای تدوین یک سیاست عملی روشن در قبال سیاستهای رفاهی تلاش کرد. همانطور که همیشه گفته ام: از خودتان شروع کنید.

مشخصه زمان ما تهاجم نئولیبرالها و ضعف شدید جنبش کارگری میباشد. سوسیالیسم بیش از هر زمان دیگری دور از دسترس جلوه میکند. بهمین دلیل هم باید ارزیابی واقعبینانه ای نسبت به سیاستهای رفاهی و نقش آن در مبارزه برای سوسیالیسم داشته باشیم، بدون آنکه دچار نومییدی یا توهمات بشویم. موفقیت چپ سوسیالیست ایجاب میکند که پیگیرانه از مبارزات برحق طبقه کارگر و اکثریت مردم، برای نجات هر آنچه از "رفاه" که بتوان نجات داد، پشتیبانی کند در عین حال که باید با توهمات ناشی از نفوذ بینش همکاری طبقاتی مبارزه کرد. توهماتی که تا به امروز نیز دامن بخشهای بزرگی از چپ را فرا گرفته است.

تجربه همکاری طبقاتی در 25 سال اخیر نشان میدهد که اتفاقاً همین بینش است که از دیرباز با توهماتی در مورد "یک مدل رفاه با ثبات" و ایده هایی چون "امکان رفرفرم"، "امکان دستمزدهای بالا" و "قدرت رقابت" سدی پیش پای جنبش بوده و هست.

آنهايي که به "سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی" اعتقاد دارند بیش از حد "دلواپس" مدل رفاه میباشند و تمام تلاششان را برای "نجات" این مدل بخرج میدهند، غافل از این واقعیت که همکاری 25 سال اخیر در مورد برابری، آزادی و تامین اجتماعی نتایجی کاملاً معکوس ببار آورده و جنبش کارگری سوسیالیستی را نیز از حرکت و پویایی بازداشته است. در عوض سرمایه از قدرت روزافزونی برخوردار شده است. از دیدگاه مبارزه طبقاتی، ما "دلواپس" سوسیالیسم هستیم. از این دیدگاه، سیاستهای رفاهی تابعی از مبارزه برای سوسیالیسم میباشند. از زاویه همکاری طبقاتی عکس این امر صادق است. درجه سوسیالیست بودن هواداران این تزر را "چهارچوب بودجه" و "رونق یا کسادى بازار" تعیین میکند.

"سوسیالیسم از راه سیاستهای اجتماعی"، همکاری طبقاتی و "مدل سوئدی" دولت رفاه، همگی سوسیالیسم مشترکی را تبلیغ میکنند (اگر بتوان نام آنرا سوسیالیسم گذاشت). سوسیالیسم از نظر آنها یعنی اینکه سرمایه داران صاحب کارخانه ماشین سازی ولو هستند، ما هم بخش عمومی را در اختیار داریم. دقیقاً همین روایت از سوسیالیسم است که این روزها، در عصر جهانی سازی (گلوبالیزاسیون)، دچار بحران شده است، نه هیچ سوسیالیسم دیگری.

چون مالک کارخانه ماشین سازی ولو هستند پس میتوانند "کارخانه را به کشور دیگری منتقل کنند"، حقوقها را کاهش دهند، "دمکراسی را از محتوای اصلیش تهی کنند" و الی آخر. روز بروز این حقیقت روشنتر میگردد که تا وقتی آنها مالک ولو هستند بخش عمومی بهیچوجه برای سوسیالیسم کافی نیست، همانطور که هرگز نیز نبوده است.

ولی این نتیجه گیری، که پس هم امروز میتوانیم مالکیت ولو را در دستورکار روز خود قرار دهیم _ و مشکل را فی المثل از طریق بازپس گرفتن صندوق حقوق بگیران و "دمکراسی اقتصادی" حل کنیم _ محکوم به شکست است چرا که به بدترین وجهی تخیلی و از واقعیات بدور میباشد. حتی مطرح کردن چنین پیشنهادی آنهم در شرایطی که دارایی های عمومی را به حراج گذاشته اند و احزاب و اتحادیه های کارگری نه تنها نمیتوانند جلوی خصوصی سازی و یا کاهش بودجه مدارس، درمانگاهها و بیمارستانهای بخش عمومی را بگیرند بلکه خودشان نیز در این امر دخیل هستند، مسلماً در نظر اکثریت مردم عجیب و مسخره جلوه خواهد کرد. با توجه به وضعیت اسفبار جنبش سوسیالیستی در شرایط امروز سوئد، تنها مبارزات روزمره و جنبش واقعا موجود برای امکانات رفاهی است که میتواند مبنای فعالیت مبارزاتی ما باشد. پیمودن این مرحله به تقویت جنبش و احیای مجدد آرمان سوسیالیسم، بعنوان یک شیوه نوین تولید و زندگی به روالی صوای آنچه که استثمار سرمایه داری و مقدرات بازار بر ما تحمیل میکنند، خواهد انجامید. ایده آلیسم محض است اگر تصور کنیم که جنبش میتواند از روی این مرحله بپرد.

کلام کوتاه، وظیفه عاجل و استراتژیک ما از میدان بدر کردن ایده "رفرفرمهای رفاهی بجای سوسیالیسم" و جایگزینی آن با ایده "رفرفرمهای رفاهی برای سوسیالیسم" میباشد. در این رابطه نیز، بدلالی که قبلاً آوردیم، بررسی مرزبندیها و اختلافات درون جنبش کارگری از یک دیدگاه طبقاتی، (هستی شناسی سرمایه داری و هستی شناسی سوسیالیسم، مبارزه طبقاتی در تقابل با همکاری طبقاتی)، به روشنتر شدن مسائل

کمک فراوانی خواهد کرد. و از یاد ببریم که مبارزه طبقاتی راه رفرمهای اجتماعی را هموار میکند، نه سخت.

این موضعگیری جدیدی در جنبش کارگری نیست. آنچه که مرا به طرح مجدد آن واداشت همانا غیبت محسوس این موضع در بحثهای چپ سوئد و جنبش کارگری در رابطه با مقوله رفاه میباشد. این یادآوری را برای احیای مجدد این بحث و بمنظور تسهیل و تقویت مبارزات روزمره و بلافصل جنبش کارگری برای امکانات رفاهی و نیز تقویت مبارزه سوسیالیستی ضروری دیدم. هستی شناسی مبارزه طبقاتی، رابطه آن با سیاستهای رفاهی و نیز روایت ویژه اش از سوسیالیسم در نقل قولی که در شروع مقاله، در مورد "چوب زیر بغل"، از گوستاو موللر _ و درمغایرت با ویگفرس _ آوردم بخوبی تشریح شده است. این مسئله بلحاظ تنوریک به بهترین وجهی توسط روزا لوگزامبورگ در "رفرمهای اجتماعی یا انقلاب" توضیح داده شده است. بهمین دلیل مقاله را با دو نقل قول از وی به پایان می برم:

" آنهایی که بجای واژگونی نظم کهن و تصرف قدرت سیاسی، از رفرمهای قانونی دم میزنند نه اینکه راهی طولانی تر، آرام تر و مطمئنتر بسوی همان هدف پیدا کرده باشند بلکه اینها اساسا هدف دیگری را دنبال میکنند که همانا تغییراتی اندک در نظم کهن اجتماعی بجای یک نظم نوین اجتماعی میباشد. " ¹⁹

" بین رفرمهای اجتماعی و انقلاب اجتماعی رابطه معین و غیر قابل تغییری وجود دارد: مبارزه برای رفرمهای اجتماعی تنها یک وسیله است، هدف همانا انقلاب اجتماعی است. " ²⁰

زیرنویسها:

1. دانیل آنکارلو دارای درجه دگترا در تاریخ اقتصادی میباشد و در مدرسه عالی مالموی سوئد از جمله در زمینه سیاستهای مربوط به رفاه همگانی و تامین اجتماعی تدریس میکند.
2. Socialistisk debatt
3. E. Wigforss، خاطرات، جلد سوم، 1954
4. Espring – Andersen (1990) The Three Worlds of Welfare Capitalism
- همانطور که اسپینگ اندرسن خود معترف است برداشت وی در مورد Dekommodifiering بیشتر متأثر از Karl Polanyi است تا از کارل مارکس.
5. دانیل آنکارلو از اصطلاح Offentliga sektorn استفاده میکند که در کشورهای گوناگون در برگیرنده بخشهای متفاوتی از اقتصاد و سازمان جامعه میباشد و در سوئد به آن بخش از اقتصاد گفته میشود که بودجه اش از محل مالیاتها تامین میشود و نحوه مصرفش تابع تصمیمات سیاستمداران میباشد. این بخش در سوئد دربرگیرنده دولت، شهرداریها، استانداریها و بیمه های اجتماعی میباشد و خدماتی از قبیل آموزش، درمان، بازنشستگی، کمک هزینه اولاد، بیمه بیکاری، بیمه بیماری و... را ارائه میدهند. من آنرا "بخش عمومی" ترجمه کردم و پیشاپیش از پیشنهادات خوانندگان آگاه سپاسگزارم. (مترجم)
6. نگاه کنید به "جهانی سازی و مدل سوئد" از دانیل آنکارلو < 2004 >
6. "Den Svenska Modellen och Globaliseringen". D. Ankarloo (2004)
7. K.Marx (1857-58) دستچین از Liedman (1971)
8. دانیل آنکارلو در اینجا از اصطلاح Socialpolitik استفاده میکند که به معنای کلیه اقداماتی است که دولت برای کمک به اقشار محروم جامعه انجام میدهد، مثلا: بیمه دارو و خدمات درمانی، آموزش رایگان، بیمه بیکاری و غیره. من معادل دقیقی در فارسی نیافتم و بنا براین آنرا "سیاستهای اجتماعی" ترجمه کردم. مترجم.

9. نقل قولی که G. Greider (1998) در کتاب خود " بازگشت طبقه کارگر " از W. Korpi می‌آورد.
10. نخست وزیر اسبق سوئد، سوسیال دمکرات، که در سال 1986 ترور شد. مترجم.
11. شعار سوسیال دمکراتها بجای " جامعه سوسیالیستی "، بویژه در دهه های 40 - 60 میلادی.
12. نویسنده از اصطلاح سوسیالیزه کردن بمعنای تامین مالکیت یا کنترل دولتی_اجتماعی بر قلمرو معینی از اقتصاد و جامعه استفاده میکند. مترجم.
13. برنامه ضربتی خانه سازی برای مقابله با بحران مسکن در دهه 1960 میلادی.
14. صنعت اتوموبیل سازی VOLVO
15. نویسنده از عبارت Fullvärdigt medborgarskap استفاده کرده است. منظور وی برخورداری شهروندان از حقوق پایه ای همچون حق رای و نیز حقوق اجتماعی همچون حق مسکن، خدمات درمانی، بیمه درمانی و بعضا حق داشتن کار و مشارکت در تصمیم گیریها نیز میباشد یعنی برخورداری از دمکراسی اقتصادی، دمکراسی سیاسی و دمکراسی اجتماعی. مترجم.
16. نخست وزیر فعلی (2009) سوئد، لیبرال.
17. اینکه من هم در قسمت‌های قبلی و هم در ادامه مقاله " سوئد " را مرجع قرار داده ام نباید حمل بر ملیت گرایی شود. تنها دلیلش این است که من نمیخواهم از این بحثها نتایج جهانشمولی در مورد رابطه سوسیالیسم و مدل‌های گوناگون سیاست‌های اجتماعی و یا اهمیت استراتژیک و تعیین کننده مقوله رفاه در مبارزه برای سوسیالیسم بگیرم. من در مورد مبارزات سوسیالیستی جنبش کارگری در سوئد امروز صحبت میکنم و لا غیر. امر سازمانیابی و بسیج طبقاتی علیه سرمایه و برای سوسیالیسم در هر شرایط مشخصی استراتژیهای مناسب با آن شرایط را میطلبد.
18. منظور نویسنده از بازار همان اقتصاد سرمایه داری جهانی، با رقابت آزاد و بدون دخالت دولتها میباشد. مترجم.
19. روزا لوگزامبورگ (1899)، من بودم، من هستم، من میشوم. دستچین شده توسط Bo Gustavsson، نشر Bo Cavefors ص 83 . شهر Lund در سوئد 1966.
20. همانجا ص 23

گاهنامه کمیته همبستگی کارگران ایران و سوئد

Iransk – Svenska Arbetar Solidaritets Kommittén

isask@comhem.se